بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

در ادامه ادله‌اي كه براي وجوب تعليم مي‌شد ذكر كرد به رواياتي رسيديم كه چند دسته بود و ادله‌ مطلق و کلی را بحث كرديم تا حدي كه امكان دارد به بعضي از آن‌ها اشاره می‌كنم.

## ادله سه‌گانه

می‌توانيم اين احاديث را به چند دسته تقسيم بكنيم:

يك دسته رواياتي كه تأكيد بر اين دارد كه زكات علم نشر آن است و فضيلت‌ها يا ثواب‌هایي را براي تعليم ذكر می‌كند كه بيشتر در صفحه 312 آمده كه «**زَكَاةُ الْعِلْمِ بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّه**‏»[[1]](#footnote-1) «**لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ زَكَاة**»[[2]](#footnote-2) يا ثواب‌های ديگري مثل «**أفضل الصّدقة أن يتعلّم المرء المسلم علما ثمّ يعلّمه أخاه المسلم**»[[3]](#footnote-3) يا رواياتي كه فوايد تعليم و آثاري را براي تعليم ذكر می‌كند و تمجيد می‌كند.

دسته ديگر رواياتي كه تأكيد می‌كند بر اينكه خداوند از علما عهد گرفته تا به افراد جاهل آموزش و تعليم بدهند كه در باب اول در صفحه 356 آمده «**مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْجُهَّالِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُعَلِّمُوا**»[[4]](#footnote-4)

و گروه سوم رواياتي است كه كتمان علم را تحريم مي‌كند.

علاوه بر آن رواياتي در مورد اینکه كسي سنت حسنه‌ای را پایه‌گذاری كند. سه چهار طايفه می‌شوند كه يك طايفه را بحث كرديم و درباره سه طايفه ديگر بحث می‌كنيم.

## جمع‌بندی بررسی ادله

از مجموع اين روايات در هر طايفه‌ای كه روايات تعدد دارند با قيودي كه گفتيم می‌شود اعتبار آن‌ها را پذيرفت بدون اينكه بخواهيم جداگانه بررسي سندي بكنيم.

### گروه اول

در ميان اين سه طايفه در گروه اول در روايات سن سنت الحسنه يا كسي كه تعليم خير بكند آثار آن هميشه براي او باقي می‌ماند، روايات معتبري داشت این سه طایفه علاوه بر طریقی که گفتیم قابل تصحيح سندي است و برخي از روايات سند معتبر هم دارد.

مثلاً حديث 1225 دارد كه محمد بن يحيي عن احمد بن عيسي عن محمد بن اسماعيل بن بذي عن منصور ين حازم عن طلحه بن الزيد اين سند معتبر است كه «**قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّى‏ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْل**‏»[[5]](#footnote-5) اول از علما عهد گرفته شده بعد از جهال ميثاق گرفته شده است. روايات ديگر همه مؤيد اين می‌شوند و حداقل يك روايت با سند معتبر در اینجا پيدا شد علاوه بر اين روايات ديگر هم اين را تأييد می‌كند.

روايت 1250 هم سند خوبي دارد و ظاهراً معتبر باشد و به هذا الاسناد عن ابيه عن احمد بن النظر عن عمر بن شمر عن جابر عن ابي جعفر عَمرو بن شمر بايد باشد نه عُمر، فكر می‌كنم سند اين هم معتبر است و توثيق دارد گر چه ابهامي دارد. در گروهي كه می‌گويد «**اخذ الله علي العلماء ان يعلم الجهال**» حداقل يك روايت معتبر بود علاوه بر اينكه تكثر روايات تقويت می‌كرد.

### گروه دوم

در گروه ديگر كه می‌گفت «**زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَه**‏»[[6]](#footnote-6) باز اين روايت معتبر است پس در اين طايفه هم روايت معتبر داريم.

سؤال: بهذا الاسناد يعني چه؟

جواب: ظاهراً سندي است كه از احمد بن محمد از محمد بن يحيي عن احمد بن النظر است، بايد سند روايت قبل كافي را ببينيم كه چه بوده جاهایي كه يكي دو نفر اول مشترك است می‌گويد بهذا الاسناد از او و دو نفر اول يا يك نفر اول را ذكر نمی‌کند عطف به قبل می‌كند ظاهراً آن‌هم از احمد بن محمد عن محمد بن يحيي باشد كه به‌احتمال‌قوی معتبر است.

روايت بعدي مربوط به طایفه قبلي است «**مَنْ عَلَّمَ خَيْراً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِه**‏»[[7]](#footnote-7) كه در مورد آن مفصل بحث كرديم «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِه**‏»[[8]](#footnote-8) اين يك گروهي است كه روايات آن را از وسائل خوانديم و بعضي از آن‌ها سندهای خيلي معتبري دارد و در طي سه يا چهار جلسه مفصل درباره این‌ها بحث كرديم. ادله حرمت كتمان علم هم چون آيات قرآن در اين باره است اعتبار آن خيلی بالا است و قطعاً رواياتي هم كه در اين باره هست بعضي معتبر است. در بخش حرمت كتمان علم بايد رواياتي كه از محاسن يا از كافي است بررسي شود اما بعيد نيست كه حداقل يكي از اين چند روايت معتبر باشد.

سؤال: ...

جواب: غرر الحكم سند ندارد احاديثي كه از محاسن يا كافي است بايد سندهاي آن را ديد.

بنابراين ما در ادله وجوب علوم واجب سه چهار عنوان داشتيم:

* مقدمه واجب؛
* عون بر برّ و تقوي؛
* حسن تهيه مقدمات اطاعت.

این‌ها بحث‌های قواعد كلي بود اگر بخواهيم يك جمع‌بندی نسبت به اين قاعده و روايات داشته باشيم بحث ما تا الان این‌طور شد؛

## ادله وجوب تعليم

سه دليل قبلاً ذكر كرديم دليل 4-5-6-7 درواقع چهار گروه روايات می‌شود، گرچه مضامین آن‌ها فرقی با هم دارند.

### گروه اول

يك گروه معلم الخير و كسي كه آموزش خيري را بدهد در ثواب بعدی‌ها هم شريك است؛

### گروه دوم

يك دسته رواياتي است كه «**زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ**» نشر علم را صدقه می‌داند؛

### گروه سوم

يك گروه هم روايات اخذ ميثاق است كه از جهال براي فراگیری ميثاق گرفته نشد جز اينكه قبل از آن از علما ميثاق گرفتند؛

### گروه چهارم

يك گروه ديگر هم ادله حرمت كتمان علم است.

#### نتیجه بررسی ادله

درباره سه دليل اول صحبت كرديم؛ عون بر برّ و تقوي، مقدمه واجب و تهيه مقدمات اطاعت و نيز درباره دليل چهارم كه می‌گويد كسي كه معلم خير هست در ثواب اعمال شريك است را هم بحث كرديم سه طايفه می‌ماند که از نظر سند معتبر است براي اينكه علاوه بر راهي كه توضيح داديم در هر يك از این‌ها علاوه بر اينكه روايات متعدد است و از آن طريق می‌شود صحت آن را پذيرفت البته فی‌الجمله و با شرايطي كه گفتيم نياز چندانی به آن نيست براي اينكه در مورد هر يك از این‌ها حداقل یکی دو روايت معتبر هم وجود دارد كه همين كافي است. اگر بخواهيم در مطالب ريز بشويم می‌شود طوايف ديگري آورد كه فعلاً اين كليات كفايت می‌كند. این‌ها بحث‌های سندی و اعتباري اين احاديث بود باید دید كه به لحاظ دلالت آيا دلالتي به تعليم جاهل دارند يا نه؟

### گروه پنجم

گروهي كه روي «**زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ**»[[9]](#footnote-9) تأكيد دارد يا «**مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُون**‏» يا «**مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُثُّون**‏»[[10]](#footnote-10) يا «**أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَعْلَمَ الْمَرْءُ عِلْماً ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاه**ُ»[[11]](#footnote-11) يا «**بَذْلُ الْعِلْمِ زَكَاةُ الْعِلْم**‏»[[12]](#footnote-12) اين نوع تعابير هيچ كدام دلالت بر وجوب نمی‌کند اما دلالت بر استحباب می‌كند.

#### نکات دلالی

از لحاظ دلالت چند نكته در این‌ها است:

##### نكته اول

نكته اول این‌که هيچ كدام از این‌ها دلالت بر وجوب نمی‌کند بلكه حداكثر بر يك نوع حسن يا استحباب و رجحان دلالت می‌كند «**أفضل الصّدقة أن يتعلّم المرء المسلم علما ثمّ يعلّمه أخاه المسلم**»[[13]](#footnote-13) يك امر مستحبي است در روايات دارد كه «**كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَة**»[[14]](#footnote-14) وقتی‌که روايات می‌گويد كل معروف صدقه يعني صدقه يك امر مستحبي است تعبير زكات هم در موارد استحبابي به كار رفته و ظهور در وجوب ندارد يا «**مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُون**‏»(بقره/3) و با اينكه در بين اين دسته روايات معتبري هم وجود دارد اما دلالت بر وجوب ندارد و فقط در حد استحباب و رجحان است اين يك نكته كه به نظر می‌آيد جاي بحث و اشكالي وجود ندارد. پس مفاد این‌ها استحباب می‌شود.

##### نكته دوم

نكته دوم اين است كه این استحباب، استحباب مولوي و عيني است يعني براي همه كساني كه آگاهي دارند و عالم هستند استحباب عيني دارد و كفايي نيست چون ظهور اوليه عوامل در همان عينيت است و كفاييت دليل می‌خواهد، استحباب عيني شرعي است که مولوي است نه ارشادي، براي اينكه اصل در اوامر مولويت است و اصل در بيانات و ادله احكام هم عينيت است و لذا يك استحباب مولوي عيني را اثبات می‌كند.

##### نكته سوم

نكته سوم اين كه قدر متيقن اين، علومي است كه رجحان دارد منتهي -همان‌طور كه در بحث‌های سابق گفتيم -علومي كه رجحان دارد علومي ديني است يا اگر علوم ديني به معناي خاص نيست، علومي است كه بر اساس هدف يا جهت‌گیری ديني تنظيم شده و استفاده می‌شود و يا اينكه با عنوان‌ها ثانوي علمي واجب يا مستحب شده است هر علمي كه رجحان داشته باشد آموزش آن‌هم مشمول اين روايات می‌شود اما شامل علم بما هوهو نمی‌شود.

سؤال: نيت هم دخيل است؟

جواب: بعضي جاها نيت هم دخيل است بعضي جاها نه؛ مثلاً آنجا كه با عنوان ثانوي اين علم باعث عزت و استقلال جامعه اسلامی می‌شود که واجب توسلي است نيت خیر هم نداشته باشد وجوب دارد، پس همه علوم را نمی‌گوید بلکه با این قیود می‌گیرد.

##### نكته چهارم

نكته ديگر اين که اين علوم، علوم واجب و علوم مستحب را می‌گيرد و علوم واجب و مستحب در همان چهارچوبی است كه عرض كردم اين اگر با نكته قبلي يكي بشود بهتر است. پس گروه پنجم نظير گروه چهارم شد كه از نظر سند روايات معتبر در بين آن‌ها هست و دلالت آن‌ها در حد استحباب است که استحباب مولوي عيني است و محدوه آن علومي است كه واجب و مستحب است بيش از آن را نمی‌گیرد. اگر كسي قائل شد كه فراگیری يا تعلم همه علوم بدون قيودي كه می‌گوییم مستحب است طبعاً اين روايات به لحاظ مصداقي شمول پيدا می‌كند طايفه چهارم و پنجم كه دو گروه از روايات است حاصل و نتيجه آن دو سه نكته اصولي است.

### گروه ششم

گروه ششم رواياتي است كه اخذ ميثاق را معيار قرار داده است.

#### نکات سندی

در اين گروه ما نياز به سند داريم براي اينكه طريقي كه اشاره كرديم فقط در احكام رجحاني می‌توانست صدق كند و درباره احكام الزامی ترديد داشتيم اما اينجا نياز به آن نداريم چون حداقل يك روايت كه «**قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام**» باشد سند معتبر دارد كه می‌فرمايد: «**إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّى‏ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ‏**» كه خدا اين ميثاق را گرفته است. اين روايت معتبر است و مؤيد به چند روايت با سندهای ديگر که از شيعه و سني نقل کرده اند. اين به لحاظ سندي است.

#### نکات دلالی

##### نکته اول

اولين نكته به لحاظ دلالي اين است كه آيا دلالت بر رجحان و استحباب می‌كند يا اينكه الزامي در آن هست؟ ممکن است بگوییم الزام وجود دارد براي اينكه می‌گويد از جهال عهدي نگرفته که یاد بگیرند مگر اينكه از علما عهد گرفته است كه ياد بدهند. اخذ ميثاق و عهد گرفتن ظهور در وجوب دارد، عهد چيزي است كه نمی‌توان از آن تخلف كرد ممكن است كسي بگويد عهدي بگيرد كه استحبابي باشد، این‌طور نیست که استعمال عهد رجحاني غلط باشد. می‌شود بگوييم به لحاظ اخلاقي از او عهد گرفتيم که اين كار را بكند؛ مثل اينكه می‌گوييم عهد اخلاقي است و رجحان دارد و لزومي در آن نيست؛ بنابراین عهد ظهور در این جهت ندارد منتهي اين اشكال در اين مورد وارد نيست آن حالت استثنايي و مجاز در عهد است ظهور اوليه وقتي می‌گويد «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (نحل/91) يعني پيمان هاي مؤكد و چيزي كه قابل نقض نيست از اين جهت است كه گر چه استعمال عهد در عهدهای رجحاني و استحبابي و اخلاقي صرف غلط نيست اما به نظر می‌آيد مجاز است و قرينه می‌خواهد و اصل در اين استعمال اين است كه به صورت الزامي انجام دهد؛ بنابراين ظهور در وجوب دارد.

##### نکته دوم

نكته دوم اين است كه اگر ظهور در وجوب داشته باشد، وجوب اين در علوم واجب است نه در علوم مستحب براي اينكه از جاهلان عهدي گرفته است كه ياد بگيرند و قبل از آن از علما عهد گرفته كه آموزش دهند. علومي را عهد گرفته است كه ظهور در عهد در آنجا هم وجوب دارد، خدا علوم واجبه را عهد گرفته است. درباره علوم واجب مفصل بحث كرديم؛ علوم واجب فراگیری علوم ديني براي هرکسی در حد نياز خود او است، نياز هر شخصي به حداقل و قدر متيقني كه لازم است. در تفقه در دين هم يك اجتهاد وجوب كفايي هست بايد عده‌اي به صورت اجتهادی تفقه در دين بكنند منتهي وجوب اول وجوب عقلي و عيني است اما دومی وجوب كفايي شرعي است كه شرعاً واجب است كساني در بين مكلفين باشند كه اجتهاد بكنند و علم اجتهادي داشته باشند.

و سوم علومی است كه با عناوين ثانويه و كلي واجب شوند مثلاً عزت یا استقلال مسلمان‌ها به آن وابسته است که ممكن است كه به نحو واجب عيني يا كفايي واجب شوند؛

در اين ادله اين اولين جایي است كه به وجوب می‌رسيم تا دليل پنجم چه ادله مطلق يا رواياتي كه دسته‌بندی كرديم يا می‌گفتيم كه اين ادله دلالت ندارد يا اگر دلالت بر رجحان شرعي داشت استحباب را افاده می‌كرد نه وجوب، اين اولين جايي است كه ما از ظهور روايات می‌توانيم استفاده واجب بکنیم منتهي وجوب آن در محدوده علوم واجبه است. علومي كه فراگیری آن براي آن‌ها واجب است آن‌وقت عالمي كه این‌ها را می‌داند با شرايطي كه بايد حفظ شود، قدرت داشته باشد امكانات داشته باشد آن‌وقت تعليم بر او واجب می‌شود.

علوم واجب كه اين فرد بر آن آگاه است واجب است به او آموزش بدهد پس این‌ها:

اولاً: دلالت بر وجوب می‌كند؛

ثانياً: محدوده دلالت در وجوب آنجايي است كه یادگیری آن بر متعلم واجب است؛

ثالثاً: باید دقت بكنيم که اين وجوب عيني است يا كفايي؟ يعني واجب است كه معلمان عيناً هرکدام ياد بدهند يا يك وجوب كفايي است؟ اگر دقت بكنيم با ارتكازات عقلا و محاسبات حكم و موضوع اين حمل بر وجوب كفايي می‌شود. اگر شارع بگويد كه بر علما لازم است كه علوم واجب را به افراد آموزش بدهند و تعلم هر چیزی که بر متعلمان و مكلفان واجب است تعليم آن بر علما واجب است، معلوم می‌شود مطلوب است كه افراد ياد بگيرند و آن‌هایی كه اين علم را دارند بخل نورزند و ياد بدهند؛ اما اينكه همه با هم اين كار را انجام دهند، عيني است؟ نه مطلوب اين است كه آن‌ها ياد بگيرند. جاهايي كه ما ملاك را احراز بكنيم كه اين می‌خواهد در خارج تحقق پيدا كند و تحقق اين هم با يكي از این‌ها كافي است، معنا ندارد همه با هم دنبال آن بروند. اين نوع موارد مناسبات حكم و موضوع و متفاهم عرف از اين خطاب وجوب كفايي است عين این‌که وقتي می‌گويد انقاض غريق واجب است اصل در ادله وجوب عيني است الا اينكه قرينه‌ای برخلاف آن پيدا شود. يكي از قراين همين است كه به آن اشاره كرديم، قرينه لفظي نيست لبي و مناسبات حكم و موضوع است، مفاهمات عرفي است. قرينه اين است كه 50 نفر اينجا هستند می‌گويد انقاض غريق بكنيد، مسلم هيچ مطلوبيت براي مولا ندارد كه همه 50 نفر با هم‌ در آب بپرند و سراغ اين فرد بروند؛ مطلوب نجات فرد است و فرض این است كه با يكي از این‌ها نجات پيدا می‌كند منتهي يكي از این‌ها لا علي التعيين است و کفایی می‌شود برخلاف جايي كه می‌گويد هر كسي بايد نماز خود را بخواند؛ جايي كه می‌دانيم هرکدام جداگانه فلسفه‌ای دارد يا نمی‌دانیم چطور است، اصل وجوب عيني است اما جايي كه خلاف آن را بدانيم و بدانيم كه مطلوب اين است و مطلوب هم با يكي از این‌ها تحصيل می‌شود در اينجا خطابي كه به چند نفر شده كه اين كار را انجام بدهيد می‌گويند با همين قرينه لبي و عقليه خطاب و حاصل آن وجوب عيني نيست، بلکه وجوب كفايي است.

سؤال: ...

ما كاري به عالم خارج نداريم اگري بحث می‌كنيم، طبع اين وجوب، وجوب كفايي است منتهي هر واجب كفايي وقتي كه من به الكفايه به حد كافي نباشد و طرف ديگر زیاد باشد تبديل به عيني می‌شود طبع آن طبع كفايي است اما ممكن است كه در طول قرن‌ها عيني باشد، چرا كفايی است؟ به خاطر قرينه لبيه كه می‌گوييم فلسفه كار، اين نتيجه است، خود اين عمل و فعل معلم و آمدن به كلاس و تلاش بالذات وجوب ندارد چيزي كه مطلوب است يادگیری فرد و دانستن احكام و اعتقادات است يا این‌که مجتهد بشود. اینکه چه كسي بايد اين كار را انجام بدهد، اگر متعين در يك نفر است بر او واجب است و بايد انجام بدهد؛ اما اگرچند نفر هستند يك نفر كه انجام بدهد از بقيه ساقط می‌شود، اگر چند نفر هستند و طرف مقابل هم چند نفر هستند، تعيين پيدا می‌كند.

### جمع‌بندی گروه ششم

بنابراين دليل ششم كه روايات ميثاق تعليم است برخلاف همه ادله قبلي علاوه بر اينكه سند معتبری دارد دلالت آن فراتر از رجحان استحبابي است و وجوب مولوي و شرعي و كفايي است و در محدوده علوم واجب هم هست. این‌ها نكاتي است كه در دلالت اين روايات بايد توجه شود البته وجوب كفايي گاهی عيني می‌شود. به اینجا رسيديم كه علمايي که -به عنوان اولي يا ثانوي- علوم واجبي در دست آن‌ها است که تعلم آن برای دیگران واجب است، تكليف دارند كه ياد بدهند؛ اين تكليف، تكليف شرعي وجوبی هست منتهي حالت كفايي دارد. اين چيز جديدي است كه در قبلی‌ها نبود.

## نتیجه بحث

در نتیجه حاصل پنج دليل سابق رجحان و استحباب شرعي مولوي كفايي برای تعلیم علوم بود و آن تعليم اعم است از علوم واجب يا مستحب و اين دليل يك وجوب شرعي كفايي را بر علما اثبات می‌كند كه علوم واجب را آموزش بدهند و نتيجه اين می‌شود كه استحباب‌های قبلي همه به سمت علوم مستحب می‌روند چون درست است كه علوم واجب استحبابي با آن عناوين دارد اما بالاتر از آن وجوب مي‌آيد، هميشه وقتي كه يك عمل وجوب و استحباب داشته باشد استحباب آن موجب تأكد وجوب می‌شود و اين در اصول آمده است.

سؤال: صدقه که در روايت است كه زكات العلم نشره در حد عيني است در حد كفايي كه نيست؟

اين لفظ را نبايد ببيند ما براي این می‌گوييم اين كار را انجام دهد که او ياد بگيرد و نمی‌شود ده نفر با هم ياد بدهند همین‌که يك نفر ياد بدهد از بقيه ساقط می‌شود؛ همين قرينه، قرينه عقلي و لبي است كه واجب را كفايي می‌كند اين قرينه خيلي جاهای فقه از جمله اينجا هست.

## گروه هفتم

## حرمت كتمان علم

دليل بعدي حرمت كتمان علم است كه احتمالاً روايات معتبر دارد در خود قرآن هم هست چون در سند حرمت كتمان علم نمی‌شود ترديد كرد ظاهراً اين هم الزام دارد كه علم را نبايد كتمان كرد بلكه بايد تعليم داد و نشر كرد از این جهت حرمت کتمان علم حالت كفايي دارد يعني حرام نیست. اگر اين علم را بر كس ديگري كه می‌داند اعلام كرد، تعليم ندادن آن اشكالي ندارد در صورتي كه اين علم الهي از جامعه مخفي می‌شود كتمان آن حرام است و الا اگر يك نفر یاد دهد كتمان صدق نمی‌کند و با تعليم يك نفر عدم تعليم بر ديگران حرمت ندارد.

سؤال: مثل اخذ ميثاق می‌شود؟

بله مثل آن می‌شود با يك نكات اضافه كه عرض می‌كنم تا جایي كه الزام هست، حرام است كه تعليم ندهيد با قبلي مشترك است و در اينكه كفايي است باز با قبلي مشترك است و در این‌که شامل علوم واجب می‌شود چون حرمت كتمان علم است و علوم واجب را در برمی‌گیرد با قبلي مشترك است؛ فقط يك نكته افتراق دارد كه اين اختصاص به علوم واجب ندارد اگر يك چيزهايي در دين باشد كه جزء علومی نيست كه حتماً بايد اين فرد یاد بگیرد اما جزء كليت دين هست و اگر او ياد ندهد يا منتشر نكند كليت دين شناخته نمی‌شود؛ ولو اين شخص به آن نياز ندارد ولی موجب كتمان آيات الهي می‌شود یا جزء معارف غير الزامي دين است که اگر ياد ندهد صدق كتمان بر آن بكند، آن هم حرام است و بايد آن را ياد داد. بعضي چيزها جزء واجبات دين نيست ولي اگر اين ده نفر نگويند اين بخش از دين مخفي می‌ماند گر چه مورد نياز نيست و فراگیری آن لازم نيست ولي جزء كليت دين است و ترك تعليم و نشر آن موجب اين می‌شود كه اين بخش از دين كلاً در جامعه شناخته نشود.

سؤال: اخذ ميثاق را شامل نمی‌شود؟

آنجا داشت كه از جهال عهد گرفته كه ياد بگيرند اما اينجا از هر كسي عهد نگرفته كه همه دين را بداند بلکه آنچه لازم است را بايد بداند، ولي اين می‌گويد كه كليت دين بايد به صورت اجمالي و كلي در جامعه شناخته شود با نوشتن و با سخنرانی یا تعليم او و با هر راهی كه وجود دارد بايد شناسانده شود؛ اين يك حدي از دلالت است كه فراتر از آن را هم در برمی‌گیرد اين يك فرق با قبلي است. جهت ديگر این‌که اين حرمت كتمان علم را می‌گويد و يك درجه بالاتر از آن است چون ما واجبات داريم و چيزي هم كه واجب شد ترك آن حرام نيست چون امر به شی‌ء نهي از ضد نمی‌کند ولي در بعضي از چيزها خود دليل می‌گويد كه ترك آن هم حرام است یعنی واجب مؤكدي است كه اگر ترك بكند عقاب مضاعف دارد؛ مثلاً فعل نماز واجب و ترك آن حرام است و لذا ترك نماز عقاب مضاعف دارد ولي ترک برخي مسائل حرام نیست، این است که بنا بر مبناي مشهور امر به يك شي نهي از ضد نمی‌کند يعني يك نهي شرعي را به همراه ندارد اما در مواردي دليل آمده و علاوه بر وجوب فعل حرمت بر ترك آورده که در اين موارد ما برحسب دليل حرمت بر ترك را هم می‌گيريم منتهي نتیجه اين تأكد وجوب و مضاعف شدن عقاب بر ترك عمل می‌شود، ترك تعليم علمي كه اگر انجام ندهد كتمان به آن صدق كند در اين محدوه تعليم آن واجب و ترك آن حرام می‌شود و موجب عقاب مضاعف می‌شود.

سؤال: قسم شش اخذ ميثاق هم اين را می‌گويد چون اين هم شامل آن شد و شامل برخي علوم مستحب؟

ممكن است در يك مطلب صد نوع دليل بيايد هر چه بيشتر باشد تأكد پيدا می‌كند روايات كه وجوب‌های جداگانه نمی‌آوردند همه با هم ادغام می‌شوند و يك وجوب مؤكد را می‌رسانند و با عناوين مختلف تعليم واجب می‌شود.

### گروه هشتم

## ردّ بدعت

علاوه بر این‌ها، چيزي است كه در صفحه 387 به عنوان رد بدعت آمده، گاهي مصداق رد بدعت هم تعليم است می‌گويد وقتي بدعت‌ها ظاهر شد عالمان بايد علم خود را آشكار بكنند كه يا به نحو تعليم اصطلاحي و سخنراني و تعليم و امثال این‌ها است كه روايات صفحه 387 می‌گويد «**إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّه**‏»[[15]](#footnote-15)

اين هم گروه هشتم است كه برخي از روايات معتبر است -رواياتي كه در كافي است را می‌توانید ببینید- اين روايات جایی كه تعليم مصداق رد بدعت باشد دلالت بر وجوب كفايي می‌كند، منتهي محدوده آن جايی است كه اگر نگويد موجب بدعت می‌شود و دايره اين يك مقدار اخص از قبلی‌ها است.

سؤال: همه این‌ها كتمان را می‌رسانند؟ اخذ ميثاق هم همان كتمان است يعني كتمان بكند و به جاهل ياد ندهد؟

به ذهنم می‌آمد كه اين اخص از آن است اينكه ياد ندهد او ياد نمی‌گیرد و همه‌جا اين كتمان می‌شود كتمان يعني مثل اينكه با يك عنايتي ياد نمی‌دهد كه اين مخفي بماند در اين ترديد دارم.

سؤال: يك حالت عمدي می‌شود؟

مثل اينكه عنوان قصدي دارد «**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلا»(بقره/)174 «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى**‏»(بقره/159) مثل اين است كه نمی‌خواهد علم نشر پيدا كند و غير از اين است كه ياد ندهد، مثلاً بی‌حال است و ياد نمی‌دهد و انگيزه دیگری برای یاد ندادن ندارد، اين يك مقدار اخص است. بنابراين اگر بخواهيم اخذ ميثاق را جمع‌بندی بكنيم مجموعه ادله اين است؛ برخي از ادله ناتمام بود و دلالتي نداشت، برخي از ادله و روايات دلالت بر استحباب می‌كرد، برخي دلالت بر وجوب داشت و بعضي دلالت بر حرمت كتمان دارد و بعضي هم دلالت بر وجوب رد بدعت‌ها دارد. آن‌هایی كه دلالت بر استحباب داشت بر استحباب شرعي كفايي اعم از علوم واجب يا راجح و مستحب دلالت می‌كرد و آن‌که دلالت بر وجوب می‌كرد وجوب شرعي و مولوي و كفايي داشت در علوم واجب چیزی که تعلم آن بر ديگران واجب است اين دسته كه همان آيات و روايت كتمان علم باشد وجوب را مؤكد می‌كند منتهي دلالت آن فقط در جايي است كه عدم تعليم مصداق كتمان بشود و يك مقدار اخص از آن است كما اينكه يك راه وجوب رد بدعت‌ها همان تعليم است منتهي اين در جايی است كه عدم تعليم موجب رواج بدعت بشود. هميشه این‌طور نيست كه با یاد ندادن موجب شود كه بدعتي فراگیر شود اين دو کمی اخص است.

# حاصل بحث

پس تعليم علوم راجح، مستحب می‌شود و تعليم علومي كه فراگیری آن برای ديگران واجب است چه با عنوان اوليه و چه با عنوان ثانويه واجب مؤكد می‌شود چون هم رجحان آنجا در اینجا می‌آيد و هم اينجا چند دليل می‌آيد كه اين وجوب را می‌رساند، پس علوم واجب، واجب می‌شود، آن‌وقت تعليم علوم واجب در جايي كه اگر تعليم ندهد موجب كتمان می‌شود، مؤكدتر است و ترك آن هم حرام است كما اينكه اگر موجب رد بدعت شود تأکد خاصی پیدا می‌کند. اين دو تا اخص از وجوبي می‌شود كه در اینجا بود.

اين حاصل يك استقراء تامي است كه به اين شكل در كتب فقهي نيامده و بايد روي این‌ها كار بشود و ممكن است كه بتوان اين طوايف را تكثير كرد ولي در حدي كه ما استقراء كرديم اگر يك مقدار جزئيات را كنار بگذاريم می‌توانيم اين هشت دليل را به اين شكل را بياوريم و حاصل همین است كه عرض كرديم.

# نكات تكميلي

## نکته اول

عنواني كه اينجا داريم هميشه تعليم نيست، گاهي نشر علم است، گاهي بذل علم است و لذا بحث وجوبي و استحبابي كه می‌كنيم علاوه بر تعليم اصطلاحي امروز كه يك عمل آكادميك رسمي است كه در كلاس محقق می‌شود انواع ديگر از تعليمات غیررسمی با هر ابزاري كه باشد و يا آن چيزي كه مصداق نشر علم می‌شود را هم در برمی‌گیرد يعني هم تعليم رسمي و هم غیررسمی را می‌گیرد و فراتر از این چيزهاي را كه در غالب نشر علم باشد را هم می‌گيرد؛ در غالب سخنراني، كلاس یا در غالب نوشتن كتاب باشد، اينكه كتابي بنويسد يا نواري پر بكند و هر ابزاري كه از کتمان آن جلوگیری شود يا موجب اظهار علم در مقابل بدعت‌ها بشود يا اينكه ميثاق بذل علم را كه از عالم گرفته شده است به آن عمل بكند، اگر كلمه تعليم هم باشد همه این‌ها را در بر می‌گیرد:

اولاً: تعليم لغوي است نه اصطلاحي كه امروز داريم؛

ثانياً: در خيلي جاها كلمه تعليم نيست بلكه بذل علم و نشر علم است چه آنجايي كه می‌گوييم تعلیم مستحب است و چه آنجايي كه می‌گوييم واجب است منظور تعليم به معناي لغوي است كه عام است هم تعليم رسمي و هم غیررسمی را در بر می‌گيرد و هم نشر علم، كتابت كتاب، سخنراني، انواع و اقسام اثرگذاری علم و نشر علم را می‌تواند بگيرد.

اين هم نكته مهمي است كه بايد در روايات به آن توجه داشته باشيم مرحوم شهيد در منيه تعبيري دارد. در منيه چاپ انتشارات مدرسين سال 1414 در صفحه 76 عنوان فصل اين است النوع الثاني آداب يختص به المعلم، «**اعلم أن التعليم هو الأصل الذي به قوام الدين و به يؤمن انمحاق العلم فهو من أهم العبادات و آكد فروض الكفايات**»[[16]](#footnote-16) می‌گوید فرض كفايي است. دليلي هم كه می‌آورد قال الله تعالى«**وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَه**‏» می‌گويد رواياتي مانند اين زياد است كه اين فروض كفايات را در ابتدا كه وارد تعليم و معلم شده ایشان آورده است.

## نکته دوم

يك نكته تكميلي ديگر اين است كه آيا اين تعليم علم توسلي است يا تعبدي؟ بر خلاف تعبيري كه ايشان دارد كه هو من آكد العبادات نه بلکه تعليمی كه می‌گوييم واجب است يا مستحب، واجبات كفايي توسلي است يعني بايد انجام بدهد ولو براي غير خدا باشد، يعني واجب عبادي نیست. این‌ها در اخذ اجرت بین واجبات کفایی و توسلی خيلي مهم است که انسان می‌تواند براي كار واجب اجرت بگيرد يا نه در عبادات خيلي مشكل است و در توسليات خيلي راحت‌تر است؛ اين تعليمي كه بايد احكام شرعي را به او ياد بدهد يك عمل واجب كفايي شرعي است و توسلي است نه تعبدي، زیرا اصل در اوامر توسليت است مگر این‌که دليلي پيدا بكنيم كه بگويد اين عبادت است و لذا اين را حمل بر اصل می‌كنيم كه همان توسلي است و متقوم به قصد قربت نيست، البته هر توسلي با قصد قربت عبادت می‌شود ولي اگر ذاتاً عبادت باشد به قصد غير قربت باطل و بی‌ارزش است و ريا در آن حرام می‌شود ولی در توسليات ريا در آن حرام نيست و بدون قصد قربت هم تكليف را عمل كرده است.

سؤال: ثمره‌اش چیست؟

ثمره آن در خيلي چيزها است از جمله اينكه ريا كه بكند، عقاب ندارد؛ اگر عبادت باشد ريا عقاب دارد و باطل است و گناه دارد و همین‌طور ممكن است اجر و آثار ديگر هم داشته باشد. اين هم يك نكته تكميلي در اينجا بود بدين ترتيب بحث ما تمام می‌شود؛ و صلی الله علی محمد و اله الاطهار

1. **- غرر الحكم و درر الكلم، ص: 391.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏4، ص: 62.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله)، ص: 230.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 78.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- الكافي (ط - دارالحديث)، ج‏1، ص: 100.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 41.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج‏2، ص: 230.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **- عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص: 276.** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏64، ص: 18.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 25.** [↑](#footnote-ref-11)
12. **- تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 44.** [↑](#footnote-ref-12)
13. **- نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله)، ص: 230.** [↑](#footnote-ref-13)
14. **- وسائل الشيعة، ج‏9، ص: 462.** [↑](#footnote-ref-14)
15. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 269** [↑](#footnote-ref-15)
16. **- منية المريد، ص: 177.** [↑](#footnote-ref-16)